



نگارش اختصار گونه ای پیرامون شخصیت ماندگار پژوهشی ولادمیر ایوانف ، اساس گذار فرآیند تکاپوی علمی در راستای بینش اسماعیلیسم فلسفی !!!!

ترتیب و تدوین : داکتر نصرالدین شاه پیکار

25 نومبر ۲۰۱۶

ترانتو- کانادا

باران که شدی می‌رس، این خانه کیست
سقف و حرم و مسجد و میخانه یکیست
باران که شدی، پیاله ها را نشمار
جام و قدح و کاسه و پیمانه یکیست



ولادمیر ایوانف کیست؟

ولادمیر الکسیویچ ایوانف (به انگلیسی: **Vladimir Alexeyevich Ivanov**) (متولد 3 نوامبر 1886م، سن پترزبورگ روسیه - درگذشت 19 ژوئن 1970، تهران) شرق شناس روس است که آثار و آفریده های علمی و پژوهشی او درباره اسماعیلیان و تصور فلسفی اسماعیلیسم، دریچه پژوهشی جدیدی را بر روی اسلام شناسان امروزی باز کرد. او در سال ۱۹۰۷، از دانشگاه سن پترزبورگ،

فارغ التحصیل شد و در بخش زبان‌شناسی عضویت هیئت علمی دانشگاه یاد شده را کمایی نمود. در تاریخ اسلام‌شناسی، کمترین شخصیتی را به یاد خواهیم داشت که توانسته باشد مانند ایوانف نقش خیلی‌ها ارزنده را در راستای پژوهش‌های علمی و عقیدتی پیرامون تاریخ، ادبیات، عقیده و باور، فلسفی اسماعیلیسم، بازی کرده باشد.

ایوانف در اکتوبر 1917، مادامی انقلاب سوسیالیستی اکتوبر به پیروزی رسید، کشورش را ترک گفت و در هندوستان مسکن‌گزید، و در سال 1931م، توسط رهبر روحانی و چهل و هشتمین امام وقت اسماعیلیان نزاری، حضرت امام سلطان محمد شاه، آقا خان سوم، به نگارش و پژوهش پیرامون تاریخ و ادبیات اسماعیلیسم، آغاز نمود. خاطرات نگارش یافته ایوانف در نتیجه تکاپوی انستیتوت اسماعیلی در اختیار قرار گرفته اند و، بخاطر کمک و یاری‌انهایی که دل‌بستگی مفرط به نگارش پیرامون اسماعیلیسم، به ویژه اسماعیلیان آسیای میانه دارند، اقبال طبع یافته اند و به مثابه منابع و سرچشه‌های ناب و دست‌ناخورده، نقش اساسی را در این راستا بازی خواهند کرد. قابل یادآوری است این منابع در گذشته‌های دورتر تا حدی در اختیار پژوهشگران و اسلام‌شناسان، قرار نداشتند و از این سبب هم برخی از نگارش‌ها در مورد تاریخ، فلسفه و بینش عقیدتی و باورهای دینی اسماعیلیان، خلاف واقعیت‌های عینی، مغرضانه و بر بنیاد جزم‌گرایی به رشته نگارش درآمده بودند. بسا از دست‌نویس‌ها و نسخ خطی‌ای را که ایوانف در مورد اسماعیلیسم به زبان فارسی دری و زبان و ادبیات عربی، بدست آورده بود، بعد از ویرایش و پیرایش بدست نشر سپرده و در اختیار سایر دل‌بستگان و علاقه‌مندان اسماعیلی‌شناسی قرار داده بود، بازتاب‌دهنده سنت کثرت‌گرا، خرداندیش، ادبی و عرفانی کیش و آئین اسماعیلیسم است.

از آن زمان به بعد، ایوانف پژوهش علمی، تاریخی و عقیدتی اسماعیلیسم را در هندوستان آغاز کرد، و بسا رساله‌ها، آفریده‌های علمی و ادبی را در مورد تاریخ، فرهنگ، زبان ادبیات و چالش‌های اسماعیلیان، ایران، آسیای میانه و شرق میانه را با در نظر داشت سنت‌های گرایش شیعی اسماعیلی را، به نگارش گرفته بود. ایوانف نقش خیلی‌ها برارنده را در اساس گذاری "انجمن اسماعیلی اسماعیلیان هند"، بازی کرد و از طریق همان انجمن بود که توانست بسا از نسخ خطی را جمع‌آوری و در تدوین و ترتیب‌آثار و آفریده‌هایش در راستای اسماعیلی‌شناسی، از آن‌ها استفاده منظم نمود و بهترین و دقیق‌ترین ادبیات نگارشی اسماعیلی را به جهانیان معرفی کرد.

ایوانف کتاب خاطراتش را زیر عنوان: "50 سال در شرق"، را در سال 1968م، اندکی پیشتر از مرگش به پایه اکمال رساند. باید گفت که اثر خاطرات ایوانف اساسن به زبان روسی نگارش یافته

است که در بردارنده زیست نامه شخصی و کاری اش، به شمول سفر نامه زندگی چند ساله اش که در راه پژوهش های علمی پیرامون بینش اسماعیلیسم و اسماعیلیان، سپری شده است، نگارش یافته است. در این سفر نامه ایوانف از سنت های مردمانی که با آنها هنگام سفرش دید و ادید داشته، در مورد زبان، ادبیات، سنت ها، رسوم و رواج های آنها به شمول زبان هایی که آن مردمان به آن ها سخن گفته اند، یادآوری خیلی مسلکی و صادقانه نموده است. باید گفت که سفر نامه ایوانف در ایران، در روزهای واپسین زندگی اش، به نگارش گرفته شده است.

نخستین ملاقات ولادمیر ایوانف با اسماعیلیان ایران: ولادمیر ایوانف می گوید: " من برای نخستین بار در سال ۱۹۱۲ با اسماعیلیان در ایران ارتباط برقرار نمودم. جهان آن زمان با دوران حاضر کاملاً متفاوت بود. هیچکس تصور نمی کرد که جنگ جهانی اول با تمام رنج و بدبختی اش در همین حوالی در جریان است. ایران کماکان با همان روش به ارث برده از سده های میانه اش به زندگی اش ادامه میداد و آموزش عمدتاً بر همان سبک و سیاق سنتی شان که برای قرن ها ادامه داشت سپری می شد.

من با اتومبیل از مشهد به سمت بیرجند در شرق ایران به راه افتادم. در روز طی مسیر نموده و شبها در روستاهای حاشیه راه پناه می گزیدم. در زمستان بادهای سرد آن منطقه از ایران که موجب ایجاد غباری از شن و خاک نیز می شد، سفر را واقعاً سخت و عذاب آور می ساخت. خسته و گرسنه به روستای سده رسیدم و شادمانه در کلبه ی یکی از دهقانان روستا سکني گزیدم. برای گرم شدن کنار آتش نشستیم و منتظر غذایی بودم که برایم مهیا می شد. مردی وارد شد که حامل دعوت خان محل برای عزیمت من به منزل وی و پذیرش میزبانیش بود. در واقع این دعوت حاکی از لطف او بود ولی متأسفانه دعوتش دیرهنگام بود. فکر کردن به جمع آوری تمامی وسایلم، جابجایی محل اقامت و باز کردن مجدد وسایلم در خانه ای دیگر واقعاً غیر قابل تحمل بود، بخصوص پس از انجام همه ی آن آداب معاشرت دست و پا گیر خدمت دار ایرانی. با اهدای سپاس و تشکر، دعوت وی را رد کردم، ولی قول دادم بعد از کمی استراحت شخصاً برای دیدن خان و قدردانی از وی به آنجا بروم. البته این کار را انجام دادم و از گفتگویی بسیار جذاب و آموزنده لذت بردم.

قبلاً در مشهد بطور مکرر شنیده بودم که مردمان این دیار را بعنوان پیروان يك فرقه ی عجیب می شناسند. پرس و جو و تحقیقات من در آنجا به استنباط اطلاعاتی قابل اعتماد نینجامید. برخی به من می گفتند که این فرقه ی عجیب همان اسماعیلیه است، اما من آنرا باور نمی کردم، زیرا بر مبنای مطالعات شرق شناسان اروپایی که نظریاتشان مورد پذیرش جهانی بود، تمام آثار و نشانه های مربوط

به اسماعیلیان در ایران با حمله وحشیانه مغولان از بین رفته بود. اما در اینجا از فرصتی که با گفتگو با این خان نصیب شد استفاده کردم و سعی نمودم تا حقیقت را دریابم. این مایه‌ی شگفتی من بود که او تأیید نمود که مردمی که قبلاً در موردشان شنیده بودم همان اسماعیلیان هستند، و نیز اینکه این ناحیه تنها جایی نیست که پیروان این جماعت در آن زندگی می‌کنند، بلکه در بخشهای دیگری از ایران نیز می‌توان آنها را یافت.

این يك كشف جالب و شگفت‌آور بود. شور و شوق جوانی من به شدت تحريك شده بود بگونه‌ای که مصمم شدم تا اصول و عقاید این جماعت را استخراج کنم و برای اینکار به کتابها و متون مذهبی‌شان نیاز داشتم. در تمام این موارد یک شکست کامل را که حاصل شرایط قرون وسطایی و مردسالارانه‌ی حاکم بر کشور بود متحمل شدم. اسماعیلیان در این مورد بسیار محتاط بودند. تنها استثناهایی در میانشان اقرار به اسماعیلی بودن می‌کردند. تا قبل از این، بیشتر آنان به سادگی هرگونه ارتباط با اسماعیلیان را تکذیب می‌کردند، و فقط جسته و گریخته بعضی اطلاعات را در این زمینه بروز می‌دادند با این توضیح که این اطلاعات را از طریق ارتباط گذشته‌شان با جماعت اسماعیلی بدست آورده بودند.

هنگامی که من در مورد این جماعت به دوستان دانشمندم در اروپا مطالبی نوشتم آنها به وضوح یافته‌های مرا رد کردند. برای آنها باور کردنی نبود که وحشیانه ترین آزار و شکنجه، قتل‌عام دسته‌جمعی، خصومت طولانی و سرکوب نتوانسته است جامعه‌ای را که حتی در بهترین شکل خود، اقلیت کوچکی در کشور به شمار می‌رفت نابود سازد. پس از آن و زمانی که روابط من با اسماعیلیان صمیمانه‌تر شد، توانستم دلایل این قدرت و ماندگاری شگفت‌آور را دریابم، و آن چیزی نبود جز وفاداری و از خود گذشتگی فوق‌العاده‌ی آنان در قبال سنت اجدادیشان و صبر بی‌منت در برابر همه فجایع و بدبختی‌هایی که متحمل شده، هیچ‌گونه توهمی درباره‌ی آنچه در زندگی می‌توان انتظار داشت و نیز در ارتباطشان با دیگر هموطنانشان که در اکثریت بودند نمی‌پروراندند. آنها با علاقه‌ای شگفت‌آور و خالصانه در طول نسلها، نوری را در دل‌هایشان شعله‌ور نگه داشته‌اند که در قرآن نیز اینگونه به آن اشاره شده است که خداوند همیشه آن نور را در مقابل دشمنانی که کمر به خاموش کردن آن بسته‌اند محافظت می‌نماید. من به ندرت چیزی چنین فوق‌العاده و جالب توجه دیده‌ام که سنت باستانی در کلبه‌های کاه‌گلی حقیرانه‌ی دهکده‌های کوهستانی و یا در روستاهای فقیرنشین بیابانی، پرهیزکارانه حفظ شود.

البته این سنت، با آنچه در اوایل دوران خلفای فاطمی در مصر که طلایه دار جهان متمدن بود بسیار متفاوت بود؛ بیشتر آن سنت ارزشمند فراموش شده و از بین رفته بود، اما نکته‌ی ارزشمند اینست که آن روحی که فیلسوفان و پیروان قدیمی را زندگی می‌بخشید از بین نرفته بود. حتی دهقان بی‌سوادی که اغلب گرسنه بود و همواره از فقر و ظلم ناشی از تغییر حکومتها رنج می‌کشید، در احساس درونی خویش جرقه‌ای از همان نور را به همراه داشت که مسیر اعتلای فرهنگی بسیاری از انسانها را روشن می‌کرد. " (بر گرفته از سایت انستیتوت اسماعیلی)

روزگار زندگی با ایوانف به گونه‌ای سردچار شد، که موصوف بیشتر از پنجاه سال زندگی اش را در دنیای شرق سپری نموده و به گونه‌ی مداوم و خستگی ناپذیر مصروف " ایران شناسی " و " اسماعیلی پژوهی "، بوده است. این یکی از آن زمانه‌های بی‌نهایت دشوار آفرین، چالش آمیز، خطر آفرین، توأم با دگرگونی‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اخلاقی، و روش‌های زندگی در تاریخ جامعه بشری و به ویژه مردمان شرق به حساب میرفت. در مدت زمان خیلی‌ها طولانی دوره یاد شده، موصوف توانسته است سرمایه‌های هنگفتی از داشته‌ها و دریافت‌های نهایت ارزشمند تاریخی، زبانی، عقیدتی و ادبی را در نتیجه مشاهدات، اندوخته‌ها، بررسی‌های علمی و احساس انساندوستانه شخصی را، انبار و به نسل پژوهشگر امروزی، به ارمغان گذاشته است. دوستان و هم‌مسلمانان درون مرزی و برون مرزی سرزمین ایران و دنیای اروپا، همواره ایوانف را مورد تشویق قرار میدادند تا بتواند برخی از نگاه‌هایش را بدست‌نشر بسپارد و همین کار را نیز جامه عمل پوشاند. نزدیکان ایوانف، وی را تشویق می‌کردند که اگر بتواند داشته‌هایش را من حیث " آتوبیوگرافی "، و نه من حیث سفر نامه به نگارش گیرد زیرا این روش بهتر و ساده‌تر خواهد بود و ایوانف نیز این گونه عمل کرد. ایوانف زمانی این کار را آغاز کرد که به سن هشتاد رسیده بود آنگونه که خود اعتراف می‌کند، در چنین سنی نگارش خاطرات آنقدر ساده و بسیط هم نمی‌باشد زیرا نمیتوان همه داشته‌ها و یادداشت‌های زمان گذشته را به سادگی و سهولت به یاد آورد و صحت و سقم‌شان را نیز مورد تأیید قرار داد. ایوانف برای به سررسانی این هدف معقول، رهنمای کاری اش کتاب‌ای را قرار داد که حدود پنجاه سال عمر داشت و در سال‌های 1466-1472 م، زیر عنوان " سفر فراسوی سه بحر "، که توسط Afanasi Nikitin، به زبان روسی به نگارش گرفته شده بود. افاناسا نیکیتن نیز مانند ایوانف از سرزمین ایران الی هندوستان سفر تاریخی کرده بود و خاطراتش را درج‌شده نموده است.

ولادمیر ایوانف بخاطر سپری نمودن زندگی مصون شخصی اش، بعد از انقلاب سوسیالیستی اکتوبر رشته علمی و اکادمیک را مورد پذیرش قرار داده و در زادگاهش سن پترزبورگ بخاطر مسلک و

حرفه آینده اش مصروف کار کرد های علمی می شود، اما بعد از مدت زمان کوتاهی میهنش را ترک گفته و به سفر طولانی ای آغاز گر می شود که حدود نیم سده زندگی اش را در بر میگیرد. او دیگر هرگز به روسیه بر نمی گردد، حتی برای یک بازدید کوتاه هم. او همواره زندگی اش را به تنهایی سپری می نماید و الی اخیر همانگونه زیست.

ایوانف در بیرون از روسیه شغل های ناهمگون را به تجربه گرفته است. منحیث آموزگار زبان رسمی بانکی کار کرده و در ضمن به حیث فرد مسؤل کتلاک عرصه کتابداری نیز اشتغال داشته است. وی بر اساس هدایت امام سلطان محمد شاه در شیرازه "انجمن اسماعیلی هند" که خود اساس گذارش بود مصروف نگارش تاریخ و وقایع اسماعیلیان می شود. ایوانف در میان خانواده اش، نخستین فردی بود که به پژوهش عرصه شرق شناسی علاقه داشت و از همین سبب بود که شامل دانشکده زبان های شرقی دانشگاه سن پترزبورگ می شود. در دانشکده یاد شده مصروف آموزش زبان و ادبیات فارسی، ادبیات شفاهی و تصوف می شود. بعد از فراغتش در سال 1911م، ایوانف خلاف میل اش ماموریت یکی از بانک های روسی در سرزمین فارس را مورد پذیرش قرار می دهد تا بتواند از این طریق نیز برای کار کرد های علمی آینده اش، راهی را در تکاپو شود.

در این زمان است که ایوانف به پژوهش پیرامون زبان های ایران زمین به شمول گویش های ناهمگون، ادبیات شفاهی و بینش صوفیسم، گرفتاری پیدا می کند. ایوانف مدت سه سال را در ایران سپری می کند و طی زمان حضورش در آن کشور می تواند بسا از آثار دستنویس را به شمول نسخ خطی پیرامون تاریخ زبان و ادبیات دری، ادبیات شفاهی، نظام ساختاری زبان دری، گویش ها و حضور واژه ها و نام واژه های بیگانه دخیل در زبان فارسی، دری را جمع آوری نموده است که تا کنون بر بنیاد اهمیت آن همه مواد جمع شده است که در شرایط کنونی بسا از ایران پژوهان و شرق شناسان نگارش های شان را، به ویژه در مورد تاریخ کار کرد ها، کامگاری ها و چالش های اسماعیلیان نزاری ترتیب و تنظیم می کنند.

موادی را که ایوانف جمع آوری نموده بود، وی را در راستای نگارش آثار منصور و منظوم، پیرامون زبان شناختی، ادبیات شناختی، بشر شناختی (اتنو گرافی)، یاری رسان گردیده و تا کنون من حیث مواد معتبر پژوهشی و ایران شناسی در اختیار دانشمندان، ایران شناسان و پژوهندگان شرقی، در حال قرار گرفتن است. مزید بر آن موجودیت فزینگی این آثار و داشته های دست نوشت در رابطه به زبان و ادبیات و ادبیات شفاهی و نگارشی، اسباب آفرینش عشق، مهر و محبت ایوانف را در برابر ایران شناسی و شرق شناختی، افزون ساخته است.

در سال 1915م، با اشتعال جنگ جهانی اول، ایوانف بخاطر تعیین سرنوشت علمی و آینده اکادمیک اش، به سن پترزبورگ برگشت تا به کار کرد های علمی و پژوهشی اش ساختار و شالوده قوی تر اکادمیک بخشد. این همان وقتی است که ایوانف فرصت بهتری را من حیث همکار و همیار رئیس ریاست موزیم شناسی آسیایی وابسته به شیرازه اکادمی علوم روسیه، من حیث کارمند رسمی تقرر حاصل می کند. باید گفت که ایوانف در واقعیت امر نخستین کار کرد های پژوهشی اش را نیز در همین موزیم آغاز کرده بود. اداره موزیم بخاطر آشنایی و صلاحیت زبانی ای که داشت، به ویژه فارسی دری، موصوف را جهت جمع آوری آثار کلاسیک و دست نخورده در عرصه های مختلف، به محیط بخارا می فرستد و این کاری بود که ایوانف به آن به دیده قدر می نگریست.

ایوانف بخاطر فراز و فرود انقلابی ای که در روسیه جریان داشت، به ویژه از میان رفتن خانواده رومانف و به میان آمدن حزب بر سر اقتدار بلشویک ها (اکثریت ها)، دیگر نمیتوانست به روسیه برگردد و در سرزمین خراسان باقی بماند و این همان زمانی است که تاریخ سیاسی، اجتماعی و جهان بینی سوسیالیستی کشور شوراها، در حال تکوین بود. ایوانف زندگی اش را به گونه دراماتیک در حال دگرگونی دیده و سواس سیاسی و اجتماعی برایش دست می دهد. ایوانف در حالی قرار داشت که نه پولی داشت، نه هم شرایط کاری و نه هم برگشت مطمئن به زاد گاهش. از این سبب به این اندیشه شد که باید بر بنیاد تقدیر و سرنوشت فردی به زندگی اش ولو رقتبار هم باشد، ادامه دهد. و از طرف دیگر برایش دشوار بود تا از بخارا بسوی روسیه حرکت کند، و آنهم در شرایطی که حرکت و یا جنبش ضد انقلابیون آسیای میانه (بسمج ها - اشار) بر ضد حاکمیت نو پای شوروی سوسیالیستی، در آسیای میانه با شدت خود جریان داشت.

بعد از مدت زمان دشوار گذر برای ایوانف، بخت برایش یاری می کند و من حیث ترجمان زبان فارسی به انگلیسی در قطعات نظامی هند برتانوی که در ناحیه شرقی ایران بخاطر کنترل سرحد با افغانستان جا بجا شده بودند و بخاطر جلوگیری از نفوذ روز افزون قوت ها و نماینده های استخبارات نظامی جرمنی و ترک که تمایل تداخل در حریم سیاسی را داشتند، به کار رسمی خود آغاز می کند. کار شناس جوان ایوانف علاوه بر وظیفه ترجمانی مسؤلیت نگهداری اسب ها و اشتر های قوت های هند برتانوی را نیز عهده دار می شود. سرنوشت و تقدیر و نصیب با عث می شود که ایوانف در سال 1920م، رهسپار هندوستان می شود و بار مجدد بیکار و در شرایط دشوار زندگی اقتصادی و مالی قرار می گیرد.

ایوانف برای نخستین بار در سال 1912م، ارتباطش را با برخی از اسماعیلیان قائل، و بیرجند در ایران قائم ساخت و بعد ها برخی از نگاشته هایش را در راستای تاریخ و زندگی آنها در شرایط مناسب و دشواری آفرین، به نگارش گرفته بود. در سال 1928م، توانست با برخی از افراد سرشناس اسماعیلیان نزاری، (خوجه ها)، در بمبئی ارتباط نیرومندتری را برقرار کند و در سال 1930م، مادامی در تکاپوی جدی کاریابی بود، پیشنهاداتی و برنامه کاری اش را در اختیار آنها گذاشت و خواهان مأموریت شد. پیشنهاد ایوانف کتب به حضور حضرت والا، سلطان محمد شاه، آقا خان سوم پیشکش شد. امام اسماعیلیان نظرش را در زمینه استخدام ایوانف ابراز کرد و ایوانف در سال 1931م، به گونه رسمی وظیفه دار شد تا در مورد ادبیات اسماعیلی و خدمات عقلانی آنها در فراز و فرود تاریخ، به پژوهش های علمی، تاریخی، ادبی و عقیدتی اش آغاز گر شود. و این نخستین مرحله ای است در زندگی کارشناس جوان که به پژوهش هایش در راستای بینش و تصور عقلانی و فلسفی اسماعیلیسم، متوصل می شود.

با وصف آنکه ایوانف خدمات سترگ تاریخی را برای اسماعیلیان جهان بازتاب داده بود و همواره در زندگی اش سعی بیدریغ را انجام داده بود اما در روزهای اخیر عمر خویش جفای زیادی را از طرف اسماعیلیان خوجه دید و روزهای دشواری بی سرپناهی، نبود پول کافی برای سپری نمودن زندگی فردی، طبع و نشر آثارش، و هم از یک نهاد و مؤسسه کاری به دیگری سرگردان بود. دیگر نمیتوانست به زادگاهش برگردد، و در برابر اسماعیلیان ایران نیز دیگر از آن قدر و قیمت ای که در ابتدا داشت، برخوردار نبود، زیرا آنها را ترک گفته بود و بسوی اسماعیلیان خوجه هندوستان روانه شد. خوجه ها این جفا را در برابر سید منیر بدخشانی نیز انجام دادند، در صورتی که شخصیت علمی و تبلیغاتی سید منیر در میان خوجه ها برازنده بود، که از افریقا گرفته الی ترکستان چین، سند و کراچی پاکستان در خدمت جماعت بود اما امروز در آرشیف خوجه ها برگه ای در مورد او به نگارش گرفته نه شده است، در صورتی که برای خوجه های خود، در تلاش هویت آفرینی هستند و در تکاپوی مقام برای شان هستند.

واعظی پرسید از فرزند خویش

هیچ میدانی مسلمانی به چیست؟

صدق و بی آزاری و خدمت به خلق

هم عبادت هم کلید زندگیست

گفت زین معیار اندر شهر ما

یک مسلمان است آنهم ارمنیست

(پروین اعتصامی)